گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید محمد مرادی از شهدای دفاع مقدس

گفته بود با لب تشنه شهید می‌شوم

شهید محمد مرادی

■ زینب محمودی عالمی

شهید محمد مرادی در سال ۱۳۴۷ در روستای سیاه افشار بخش پیربکران از توابع شهرستان فلاورجان استان اصفهان به دنیا آمد. در خاندانی متدین و انقلابی که در میان‌شان حدود هشت شهید تقدیم شد. شهید محمد مرادی از کودکی پای روضه‌های امام حسین(ع) حضور می‌یافت و رشد تربیتی‌اش در مساجد و هیئت‌ها شکل گرفت. شهید در نوجوانی در حالی به جبهه رفت که دو برادر بزرگ‌ترش پیش از او بارها به جبهه اعزام شده بودند. محمد بعد از چند ماه حضور در جبهه نهایتاً اسفند ۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ در منطقه حلبچه به شهادت رسید. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با قنبرعلی مرادی، برادر شهید محمد مرادی است که از نظر تان می‌گذرد.

چند برادر و خواهر بودید؟ شهید از کودکی چه خصوصیات اخلاقی داشتند و در چه فضای تربیتی رشد کردند؟

ما در خانواده چهار برادر و چهار خواهر بودیم. محمد فرزند پنجم بود. از کودکی چهره نورانی داشت و بچه آرام و مظلومی بود. کسی از دستش ناراحت نمی‌شد. خیلی اهل گذشت بود. نمازش را از کودکی می‌خواند و همراه بزرگ‌ترها روزه می‌گرفت. به دلیل جو مذهبی که بین فامیل داشتیم، هشت نفر از افراد خاندان‌مان به شهادت رسیدند. محمد هم تربیت یافته همین خانواده و خاندان بود.

شهید مرادی چه دیدگاهی نسبت به عاشورای حسینی داشتند؟

محمد از کودکی در مراسم عزاداری امام حسین(ع) شرکت می‌کرد. چون در خانواده مذهبی و مؤمن به دنیا آمده بود، عاشق امام حسین(ع) و راهش شده بود. شغل پدرم کشاورزی بود و محمد در کشاورزی به پدرم کمک می‌کرد. برای خانواده دلسوز بود و هر کس هر کاری داشت برایش با جان و دل انجام می‌داد و حتی به همسایه‌ها در امور کشاورزی کمک می‌کرد. به بزرگ‌ترها احترام می‌گذاشت و عاشق کوچک‌ترها بود و همه را عاشق مرام خودش کرده بود. به نظر من محمد هم مثل بسیاری از شهدای ما، مسیر شهادت‌طلبی و کلاً هر کار خیری را که در زندگی انجام می‌داد پای روضه‌های آقا اباعبدالله(ع) آموخته بود. یک نکته دیگر اینکه محمد اوایل انقلاب روضه‌خوان مسجد روستای سیاه‌افشار بود. فرزند پسرعموی آیت‌الله شهید بهشتی سیدابوالفضل بهشتی امام جماعت این مسجد بود و محمد پای منبر چنین علمایی با اسلام و انقلاب آشنا شد.

چطور شد به صورت بسیجی به جبهه رفتند؟

عشق به خدمت در بسیج یکی دیگر از وجوه اخلاقی محمد بود. در واقع عاشق حضور در جبهه و بسیج بود. در نوجوانی همراه من و برادر دیگرم به عضویت بسیج درآمده بود. در نوجوانی تصادفی برای محمد پیش آمد که با موتور کمپرسی برخورد کرد و در بیمارستان کاشانی اصفهان بستری شد. بعد از مرخصی و بهبود حالش و بعد از اینکه متوجه شد راننده کمپرسی دارای زن و بچه است، شکایت نکرد و گفت نمی‌خواهم مشکلی برای خانواده‌اش پیش بیاید. دوست نداشت خانواده راننده به سختی بیفتند. موقعی که وسیله نقلیه نبود یا کم بود با موتور سواری پدرم، معلم مدرسه‌اش را به مقصد می‌رساند. بسیار دلسوز دیگران بود. پدر و مادرم بین فرزندان دیگر، محمد را بیشتر دوست داشتند. روی حرفش حرف نمی‌زدند. وقتی محمد به جبهه می‌رفت مانع نمی‌شدند، نمی‌خواستند دل محمد بشکنند، می‌گفتند حتماً سرنوشتش اینطور است. حتی ما دو برادر به جبهه می‌رفتیم خانواده مخالفت نمی‌کردند. برادرم همانگونه که در نامه‌هایش نوشته بود، به وسیله ترکش خمپاره دشمن و با لب تشنه شهید شد. در نامه‌هایی که به خانواده می‌فرستاد، نوشته بود دوست ندارم زخمی یا اسیر شوم.

هر سه برادر با هم در جبهه حضور داشتید؟

محمد سال ۱۳۶۶ اولین بار از طرف لشکر نجف اشرف عازم شده بود و آن موقع ۱۹ سال داشت، اما من که از او بزرگ‌تر بودم از سال ۶۱ و ۶۳ به جبهه رفتم و در جبهه غرب کشور (بانه) حضور داشتم. مدتی در جبهه جنوب کشور در اهواز، دارخوین و در جزیره مجنون به عنوان امدادگر حضور داشتم. برادر دیگرم قبل از اینکه محمد به جبهه برود از طرف ارتش به عنوان سرباز عازم شده بود و حدود شش ماه در جبهه‌های جنوب حضور داشت.

> محمد قلب بسیار رئوفی داشت. در نوجوانی تصادفی برای محمد پیش آمد که با موتور کمپرسی برخورد کرد و در بیمارستان کاشانی اصفهان بستری شد. بعد از مرخصی و بهبود حالش و پس از اینکه متوجه شد راننده کمپرسی دارای زن و بچه است، شکایت نکرد. گفت نمی‌خواهم مشکلی برای خانواده‌اش پیش بیاید. دوست نداشت خانواده راننده به سختی بیفتند

نحوه شهادتش چطور بود؟

محمد در جبهه تک تیرانداز بود. وقتی ایران در عملیات والفجر ۱۰ حلبچه عراق را گرفت، صدام از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد. بنابراین رزمندگان در برخی نقاط مواضع‌شان را تغییر دادند. در همین جابه‌جایی‌ها محمد در مسیر برگشت بود که روی یکی از تپه‌ها تیری به قلبش اصابت کرد و شهید شد.

چگونه از شهادت‌شان با خبر شدید؟

از طرف بنیاد شهید به پسرعموی ما خبر شهادت محمد را داده بودند. بعد به ما گفتند بیایید پیکر را شناسایی کنید. پیکرش را پنج روز بعد از عید نوروز سال ۶۷ به بنیاد شهید فلاورجان آوردند. رفتیم و تحویل گرفتیم. هنگامی که برادرم شهید شد من سرکار بودم. آخرین مرحله‌ای که به جبهه رفتم سال ۶۴ بود.

وقتی خبر شهادتش به پدر و مادرتان رسید، چطور با این خبر کنار آمدند؟

پدر و مادرم چاره‌ای جز تسلیم در برابر مشیت الهی نداشتند. هرچند از قبل آماده خبر شهادت پسرشان بودند چون چندین بار که محمد به مرخصی آمده بود گفته بود دوست دارم شهید شوم و شما نباید از شهادتم ناراحت شوید. آخرین بار که به جبهه می‌رفت، با خواهر و برادرها روبوسی و خداحافظی کرد. شب قبل رفته بود در مکانی که بعدها به خاک سپرده شد به دوستانش گفته بود من در همین مکان دفن می‌شوم. همانجا هم به خاک سپرده شد. از همرزمانش شنیدیم که محمد خیلی شجاع بود و وحشتی از جنگ نداشت. به یکی از فرماندهان که بچه محل ما بود، سفارش کرده بود در شب عملیات او را جزو نیروهای خط شکن به مصاف دشمن بفرستد. روستای ما (سیاه افشار) ۹ شهید دارد، هشت شهید به نام فامیلی مرادی و یک شهید به نام کشاورز داریم. پسردایی‌ام به نام شهید حمیدرضا مرادی شهید مدافع حرم است که در عراق به شهادت رسید.

جانباز قنبرعلی مرادی برادر شهید محمد مرادی

از حضور خودتان در جبهه بگویید. چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

در یک مقطع در جزیره مجنون به عنوان امدادگر حضور داشتم. آنجا به عینه دیدم وقتی می‌گویند عمر و سرنوشت انسان به دست خداوند است چه معنی دارد. یک روز کنار سنگر با دوستان‌مان نشسته بودیم که در چند قدمی ما خمپاره آمد و ترکش‌هایش به همه جا پاشیده شد، اما حتی یک ترکش هم به من نخورد. یکی از دوستانم زخمی شد، ولی بقیه سالم ماندیم. این خاطره همیشه در ذهنم مانده است و من را به این باور رسانده که تا خدا نخواهد، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.

> پدر و مادرم از قبل آماده خبر شهادت پسرشان بودند چون چندین بار که محمد به مرخصی آمده بود گفته بود دوست دارم شهید شوم و شما نباید از شهادتم ناراحت شوید. آخرین بار که به جبهه می‌رفت، با خواهر و برادرها روبوسی و خداحافظی کرد. شب قبل رفته بود در مکانی که بعدها به خاک سپرده شد به دوستانش گفته بود من در همین مکان دفن می‌شوم

وصیتنامه شهید محمد مرادی که روز ۱۰ اسفند ۱۳۶۶ اندکی قبل از شهادتش نوشته بود:

با درود و سلام بر امام زمان و امام حسین و شهدا از صدر تاکنون. ای پدر و مادر گرامی! می‌دانم که شما حق بزرگی بر من دارید، شما ناراحتی‌های بسیار را متحمل شدید تا من را به این سن و سال رسانیدید. هر پدر و مادری آرزو دارد جوانش در آینده یار و یاورش و در پیری عصای دستش باشد ولی شما خوب می‌دانید موقعیت فعلاً اینچنین ایجاب می‌کند در صف سلحشوران باشم و با دشمنان اسلام و قرآن و میهن عزیزمان ایران مبارزه کنم پس اگر شهادت نصیبم شد ناراحت نباشید بلکه افتخار کنید این امانتی که خداوند به دست‌تان داده است در راهش به نحو احسن به خودش برگردانید. ای پدر گرامی و مادر ارجمند و برادران عزیز و خواهران محبوب از شما می‌خواهم امام را تنها نگذارید و مبادا از شما می‌خواهم امام را فراموش کنید و مبادا این را فراموش کنید که خون‌های زیادی ریخته شده است و گل‌های بسیاری پرپر شده است تا این انقلاب تا این حد رسیده است و نگذارید این خون‌ها پایمال شود. از شما می‌خواهم برای من گریه و عزاداری نکنید و اگر خواستید عزاداری کنید به خاطر شهدای کربلای امام حسین(ع) و یارانش و بعد شهدای خمینی و در آخر برای شهیدتان و شما را به صبر و تقوی سفارش می‌کنم و از شما می‌خواهم که حسین‌وار زندگی کنید و نگذارید وسوسه‌های شیطان ایمان شما را لکه‌دار کند. ای مادر مهربان و خواهرانم! می‌خواهم زینب‌وار زندگی کنید و ایمان خود را قوی کرده و حجاب اسلامی را همانطور که در گذشته رعایت کرده در آینده رعایت کنید و باز هم ای پدر و مادر گرامی به خاطر تحمل رنج و مشقتی که برای بزرگ کردن من کشیده‌اید سپاسگزارم و در آخر پیروزی رزمندگان اسلام و پاسداران اسلام و بسیجیان شیردل را از خدا خواستارم و برای سفر آخرت از تقوی و اعمال نیک توشه تهیه کنید.

یادکرد

خاطراتی از دفاع مقدس ۸ ساله ملت ایران به زبان سپهبد شهید غلامعلی رشید

اینجانب رشید اعلام می کنم...

سپهبد شهید غلامعلی رشید که از او به عنوان یک استراتژیست نظامی یاد می‌شود، در طول دوران دفاع مقدس در ستاد فرماندهی سپاه مشغول بود و به عنوان یکی از فرماندهان رده اول این نهاد انقلابی، بخش اعظمی از مدیریت جنگ را بر عهده داشت. سردار رشید روز ۲۳ خردادماه در تجاوز رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. متن پیش‌رو خاطراتی به زبان خود این شهید گرانقدر است که جایگاه و رده فرماندهی او در دفاع مقدس را به خوبی نشان می‌دهد.

■ **گروه طرح‌ریزی عملیات**

برادر رحیم صفوی، شهید حسن باقری و اینجانب هسته مرکزی گروه طرح‌ریزی عملیات از سوی سپاه را برعهده گرفتیم. سرهنگ موسوی قویدل و سرهنگ مفید به همراه سه تن از اساتید دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش (سرهنگ محمدزاده، سرهنگ بختیاری و سرهنگ نوابی) هسته مرکزی گروه طرح‌ریزی عملیات را از سوی نیروی زمینی ارتش بر عهده گرفتند.

از نیمه دوم مهر تا پایان آبان (۱۳۶۰)، کار سخت و شبانه‌روزی روی طرح عملیاتی کربلای یک در منطقه عمومی بستان و غرب سوسنگرد انجام گرفت. طی این ۴۵ روز، بررسی‌های بسیار گسترده و عمیقی بر پایه شناسایی‌ها، استفاده از تجارب، آموزش‌ها و محاسبات علمی از بالاترین تا پایین‌ترین رده از سوی دستگاه‌های عملیات و اطلاعات و سیستم‌های دهگانه جنگ صورت گرفت.

■ **حضور بیشتر مردم**

پس از عملیات ثامن‌الائمه(ع) شهید حسن باقری در جهت گسترش سازمان رزم سپاه، حضور بیشتر مردم در صحنه نبرد و تشکیل یگان‌ها و واحدهای تخصصی سپاه تلاش و همت زیادی به خرج داده بود. از جمله آنها سیستم شنود قوی، تقویت واحد مهندسی جنگ و واحد تخریب برای عبور از موانع و استحکامات، تقویت اطلاعات و عملیات و شناسایی دقیق، واحد ادوات، تقویت مخابرات و ارتباطات برای گسترش رزم، کادرسازی نیروی انسانی برای تشکیل یگان‌های پیاده و تلاش برای حضور مسئولان در جنگ و توجه اعضای دولت برای حمایت و پشتیبانی و اهمیت دادن به طرح‌های عملیاتی سپاه را می‌توان نام برد.

> بعد از نماز صبح با یک دستگاه جیپ میول حرکت کردیم. گاهی که جیپ در رمل‌ها از حرکت می‌ایستاد (شهید حسن باقری راننده بود) شهید نیاکی ۵۸ ساله بلافاصله پایین می‌پرید و خودرو را هل می‌داد. بالاخره به دیدگاه‌های مورد نظر رسیدیم

■ **همراه حسن باقری**

اینجانب همراه شهید باقری شب به قرارگاه تاکتیکی لشکری که شهید نیاکی عهده‌دار فرماندهی آن بود، در شمال کرخه رفتیم و شب را آنجا خوابیدیم تا صبح زود به طرف منطقه مورد نظر حرکت کنیم. صبح که برای نماز بلند شدیم، شهید نیاکی را آماده در حالی که پوتین و لباس نظامی بر تن داشت، جلوی در قرارگاه مشاهده کردیم که قدم می‌زد. بعد از نماز صبح با یک دستگاه جیپ میول حرکت کردیم. گاهی که جیپ در رمل‌ها از حرکت می‌ایستاد (شهید حسن باقری راننده بود) شهید نیاکی ۵۸ ساله بلافاصله پایین می‌پرید و خودرو را هل می‌داد. بالاخره به دیدگاه‌های مورد نظر رسیدیم. سیدعلی حسینی از روی زمین و حسن باقری از روی نقشه و زمین توضیح دادند و سرهنگ نیاکی با قرارگرفتن در دیدگاه به وسیله دوربین، تجهیزات و نوع آرایش دشمن را نگاه می‌کرد. وقتی به دیدگاه سوم که در عمق و مسلط بر منطقه عمومی تنگه چزابه بود رسیدیم، پس از نگاه کردن به منطقه، سرهنگ نیاکی غلتی زد و در حالی که پشت به رمل‌ها به حالت نیمه نشسته قرار داشت، گفت: برادر رشید، من پذیرفتم.

شهید رشید در مرکز تصویر (دوران دفاع مقدس)

■ **اینجانب رشید...**

شب از نیمه گذشت و ۳۰ دقیقه بامداد ۸ آذر سال ۱۳۶۰ رمز عملیات طریق القدس با نام مبارک یا حسین(ع) از سوی اینجانب به واحدهای عمل کننده اعلام شد. در قرارگاه در حالی که در کنار برادر محسن رضایی نشسته بودم و حسن باقری نیز حضور داشت و دوربین این لحظه تاریخی را ثبت و ضبط می‌کرد، اعلام کردم:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

اینجانب رشید بنا به دستور فرمانده کل سپاه کلمه رمز را به واحدهای عمل کننده اعلام می‌کنم: از رشید به کلیه واحدها، یا حسین(ع).

در این عملیات متأثر از تدبیر و ابتکار و خلاقیت در امر اطلاعات، شناسایی دقیق از وضعیت و توانایی دشمن و تأثیر آن در مانور عملیات و چگونگی انجام نبرد، دشمن در محور شمالی کاملاً غافلگیر شد و رزمندگان اسلام با استفاده از این تاکتیک ویژه (مانور تک احاطه‌ای یکطرفه) در همان دقایق اولیه با تک سریع و غافلگیرکننده، سر از تنگه چزابه درآوردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۴۷

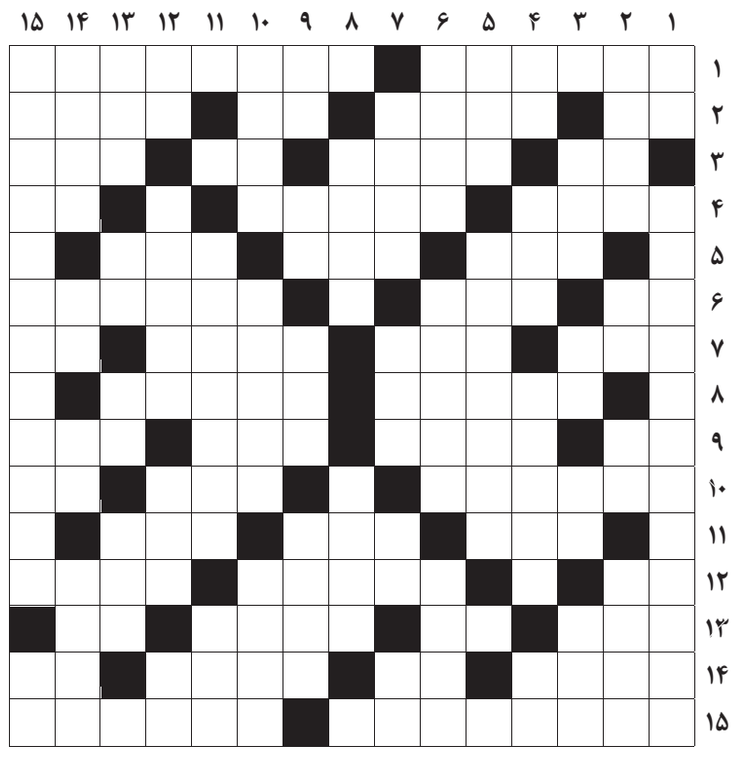

از راست به چپ

■ ۱- لقب حضرت عباس- کشوری در اقیانوسیه ■ ۲- علامت فعل استمراری- بلیغ- صورت- کشاورز ■ ۳- کلاه الف- سرسرای هتل- حمله نظامی- آرایش درخت ■ ۴- همکار خاک‌انداز- خنده بلند- پول ژاپن ■ ۵- جایزه قهرمان- ریسمان- عدد مجهول سه تا نه ■ ۶- به دنیا آوردن- میدانی در تهران- منتقل کردن ■ ۷- شهر بی در و پیکر- وسیله برش- ابزار کفاشی- تفاله کنجد ■ ۸- شهر عمارت شاه نعمت‌الله ولی- شهری در فارس ■ ۹- شامل همه- نوردهنده- دیوار بلند- پوشاک گشاد و بی آستین ■ ۱۰- برعکس مناقصه- مزاحم اینترنتی- صدای ضربه به در ■ ۱۱- مظهر چسبندگی- فلز گلوله- نیم صدای ساعت ■ ۱۲- اسم آذری- غنیمت و بهره- از مشکلات زوج‌های جوان تهیه آن است ■ ۱۳- کچل- فتنه‌جو- خوراک قناری- صدمتر مربع ■ ۱۴- سیاهپوست- عنصر شیمیایی- اشعه فرابنفش- جنس قوی ■ ۱۵- مثل گریه دروغین- نشست و برخاست

از بالا به پایین

■ ۱- عمو- ورزشگاهی در میلان ایتالیا ■ ۲- پایتخت پرو- پسوند خریدار- درخت انگور- زگهواره تا گور بجوی ■ ۳- جایگاهی در جهنم- مبحث- دست نخورده- فنی در کشتی ■ ۴- وجه مشترک دشوار و دشمنی- تلفظ حرف «و»- صاحب الغدیر- هنوز انگلیسی ■ ۵- طایفه- فیلم رسول ملاقلی‌پور ■ ۶- آستانه در- اجاره بها- از سوغاتی‌های تبریز ■ ۷- شهری در استان زنجان- نزد ایرانیان است و بس- آفت نباتی- مادر لر ■ ۸- ایمان قلبی- عمق ■ ۹- فرمانده بدن- معاون فراری هیتلر- وقت و زمان معین- شهری در ایتالیا ■ ۱۰- واحد فرش- با دست نشان دادن- ضرورت ■ ۱۱- فاصله میان دو پرده نمایش- جنس و صنف ■ ۱۲- خاموش فرنگی- ته- چرک و کثافت- نه ته پیاز نه سر پیاز ■ ۱۳- نگهبان کودک- مردن بر اثر غصه- یار خوش- حدیث پنج تن آل عبا ■ ۱۴- نصرت- همراه آشغال- یادداشت- هر گوشه زمین فوتبال ■ ۱۵- از اسماءالحسنی- لخت

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵		۶					۱	
	۷		۱					۴
		۱						۵
۹				۵				
۳	۶			۸				
						۲	۶	۱
	۵				۲			
۱		۷		۹				
					۳	۹	۴	

جدول کلمات متقاطع
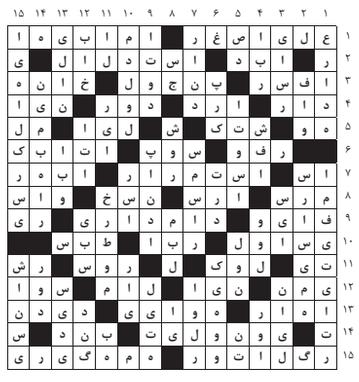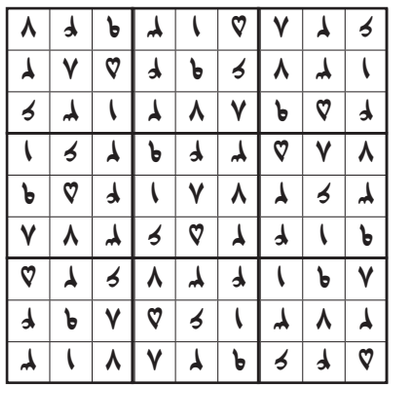
پاسخ جدول شماره ۷۳۴۶